

رو مبل کناریم میشینه و اروم میگه

-چطوری تو

مثل خودش اروم و کشیده زمزمه میکنم

-عالیم

صدای گوشیم بلند میشه و مانع بیشتر حرف زدنمون میشه ..

-جانم سعید

- مگه قرار نبود بیای خب بیا دیگه

یه نگاه به ساعت میندازمو میگم

-باشه الان راه می افتم دیگه.

- اوکی پس من در برم

خندم میگیره مته مافیا داریم نقشه میکشیم

- برو که نباشی بهتره.

قطع که میکنم نگام می افته به اخمای در هم ارمین

- چته ؟!

- این پسره خیلی دور و برت میپلکه ها

ابروهام از فرط تعجب بالا مییره ...

- وا سعیدو میگی ؟

با غیظ میگه

- مگه کس دیگه ایم هسس؟؟؟

واقعا نمیدونم بخندم یاگریه کنم ..

- دیوانه سعید خودش تو کف یکی دیگس

- واقعا؟

نچ نچی میکنم میگم

- واقعا که فکرت منحرفه تازه امروز قراره من برم باخاله صحبت کنم چون راضی

نیس

برای اینکه ماس مالیش کنه میگه .

- خو چیزه ... عه هیچی برو آماده شو خودم میرسونمت

- جدی میرسونیم؟

اروم و بالحنی که دلمو میلرزونه میگه

- من اومدم اینجا پیش تو حالا نرسونمت؟

یه نفس عمیق میکشمو میگم

- تو روحت ارمین

البته که تو ذهنم میگم .

میخوام بلند شم که دستم کشیده میشه و تا بخودم میام می افتم تو بغلش ..

- چی شدباز چرا سرخ شدی؟ هووووووم؟

اطرافمو نگا میکنم میگم

- بیشعور ولم کن الان..

وقتی لباس رو لبام قرار میگیره حرف تو ذهنم میمونه..

همیشه همینطوریه جوری یه دفعه ای این کارو میکنه که نمیتونم هیچ کاری کنم فقط

منمو اون جسم نرم که دلم میخواد همونجا بمونه

.. وقتی عقب میکشه هنگ هنگم و فقط دلم میخواد برگرده جای اولش.

با یه خنده کنج لبش میگه

- زود باش دیگه برو آماده شو

با حرص یکی میکوبم تو بازوش و میگم

- خیلیییی بیشعوری

و صدای خندش بلند میشه

- دیر کنی نمیرسونمتااا

یه چشم غره خفن بهش میرمو از رو پاش بلند میشم ..